

# زمان

نوشتاری در سه بخش

نوشته نورالله «نورمن» گبای

*Please find the English version of this essay in the accompanying file.*

۱	بخش نخست
۶	بخش دوم
۱۱	بخش سوم

## بخش نخست

اگر بشر به نام دین یا به هر عنوان دیگری تغییر ناپذیری را  
پیشه می‌کرد، همان میمون فرضیه داروین باقی مانده بود!

درباره «زمان» و «گردش روزگار»، این نیرومندترین قدرتها، می‌توان بی‌شمار کتاب نوشت. این زمان است که توانمندترین قدرتها را به اطاعت وامی‌دارد و همگان، قدم به قدم، خواسته یا ناخواسته، دانسته یا ندانسته، با زمان هم‌گام می‌گردند — گروهی داوطلبانه و جمعی به قهر زمان. خوشبخت آنان هستند که می‌فهمند مقابله با زمان، موجب عقب ماندگی است، حال آن‌که هم‌گامی به موقع با زمان موجب موفقیت است.

افزون بر آگاهی از پیشرفت‌های بی‌شمار علمی، با مطالعه تاریخ نیز می‌توان فهم دیروز را با امروز مقایسه کرد، تفاوت‌های فاحش میان زمان‌ها را فهمید و از کوتاه بینی‌های دیروز تجربه آموخت.

سعدی می‌گوید،

نرود مرغ سوی دانه فراز	چون دگر مرغ بیند اندر بند
پند گیر از مصائب دگران	تا نگیرند دیگران از تو پند

به عنوان نمونه، هنگامی که تاریخ اروپا، این مدعی «مهد تمدن» را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که بارها و بارها میان کشورهای اروپایی، برای توسعه مرزها یا به قصد تحمیل دین‌ها، فرقه‌ها و مراسم، جنگ و قتل و غارت رخ داده است و این فاجعه قرن‌های متمادی ادامه داشته است. اما امروز، با آن‌که

هنوز جمعی واپس‌گرا، مانند فرقه گرایان ایرلند شمالی و جنوبی، در حالی که هر دو پیرو یک کتاب هستند، بر سر روش‌های متفاوت، مذبوحانه با یکدیگر می‌جنگند، می‌بینیم که ۲۷ کشور اروپایی، فارغ از مرزها، زبان‌ها و دین‌ها، همچون کشوری واحد، دارای یک پارلمان و یک واحد پول مشترک شده‌اند و به ریش‌مسبب‌ین جنگها و مدافعین مرزهای گذشته می‌خندند. به باور نگارنده، این نخستین گام به سوی آرمان تشکیل حکومت جهانی در درازمدت است.

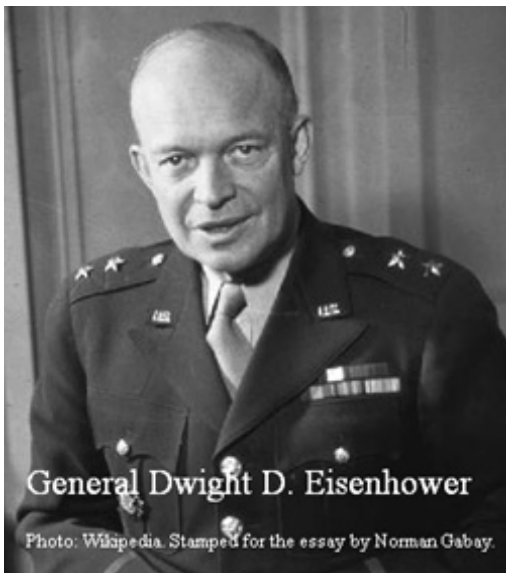
آری! به قصد غارت و تصرف خاک یا به نام ترویج دین یا فرقه خود، حتی به دستور رهبران دینی خویش، می‌جنگیدند، می‌کشتند و کشته می‌شدند؛ و برای انهدام فرهنگ مغلوبین جنگ‌ها، مردم شکست‌خورده را از موطن خود کوچ می‌دادند. استالین نمونه‌ای بارز از چنین شقاوتهایی را در دوران معاصر پیش رو می‌گذارد. او میلیون‌ها انسان بدبخت را از خانه و کاشانه‌شان به اماکن بد آب و هوا منتقل کرد و به فاجعه‌ای تلخ شکل داد که در طی آن صدها هزار نفر نابود شدند. نمونه‌ای دیگر و قدیمی‌تر، کوچ دادن ملت یهود از خانه و کاشانه‌شان در سرزمین اسرائیل به بین‌النهرین در بابل بود. با توجه به مقدمات اندک و شرایط سخت آن روزها، خدا می‌داند که چه تعدادی در میان راه از بین رفتند یا در دنیا پخش شدند. (و امروز، به باقی ماندگان آنان که قرن‌ها پس از تحمل ظلم‌های گوناگون، به خانه مستند غصب‌شده خود بازگشته‌اند، می‌گویند «غاصب!») تا به امروز، گهگاه به گروه‌های کوچکی در نقاط مختلف برمی‌خوریم که هیچ‌گونه شباهت یا عقاید مشترکی با سایر ساکنین محلی ندارند — جمعی شبیه مغولان هستند و گروهی شبیه وایکینگ‌ها! حتی پیش می‌آید که اهالی دو دهکده مجاور زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. آیا اینان بازماندگان همان رسم منفور کوچ دادن‌ها هستند؟

### در این ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد تخته‌ای در کنار

یقیناً سکونت‌شماری از نژادهای گوناگون در مکان‌های صعب‌العبور، بازده همان کوچ دادن‌ها و تبعیدهای اجباری بوده است. افسوس که عده‌ای به دستور رهبران مذهبی، پاپها، می‌جنگیدند، می‌کشتند و کشته می‌شدند. با افتخار مال به غارت رفته و بردگان به اسارت درآمده را همچون اشیاء به خانه می‌بردند — همانطور که نادر شاه جواهرات هندی‌ها را قهرمانانه به ایران آورد — و از آن پس، بردگان مانند گوسفند، دست به دست می‌شدند. دردناک است که هیچ‌یک از ادیان هم برده‌داری را مطلقاً منع نفرموده‌اند و حتی کمابیش با مشروعیت بخشیدن به این عمل غیر اخلاقی، قوانینی هم برای آن وضع نموده‌اند! این ننگ بر پیشانی بشر حک شده است و پاک شدنی نیست...

تا این که به پایان جنگ دوم جهانی می‌رسیم.

می بینیم که سرداران برنده جنگ، ژنرال آیرنهاور<sup>۱</sup> و ژنرال ژوکف،<sup>۲</sup> پس از تسلیم دشمن، دست به غارت بانک ها و موزه ها و یا گردآوری برده نزدند. درک آنان از دستورات مذهبی دایر بر چگونگی تقسیم غنایم جنگی و اسارت بردگان، مسئله‌ای که عملاً در طول تاریخ موجب جنگ، قتل و غارت و ادامه خصومت بوده است، بسیار پیشی گرفته بود. در عوض، ایشان به سراغ جواهرات واقعی دشمن، یعنی مغزهای متفکر دانشمندان آلمانی رفتند و با وعده زندگی بهتر به میل این دانشمندان، حدود هزار نفر از آنها را، از جمله پروفیسور ورنر فون براون،<sup>۳</sup> به اتفاق خانواده‌هایشان به آمریکا آوردند و تعداد کمتری نیز به روسیه رفتند. چند دهه بعد، بار دیگر این پدیده در دوران سقوط شوروی، به گونه ای متفاوت تکرار شد که در این میان، نمدی هم نصیب کلاه دولت‌های ایران و اسرائیل گردید! چنین بود غنیمت جنگی، به دور از به اسارت آوردن بردگان.



از همین مختصر، تفاوت آن دوران با زمان ما آشکارا دیده می شود. همین دانشمندان آلمانی بودند که در فضای آزاد و ضمن همکاری با دانشمندان آمریکایی، چهره دنیا را دگرگون کردند. فی الواقع کشفیات، اختراعات و ابتکارات دانشمندان ممالک گوناگون چنان متفاوت و ارزشمندند که در جنگی پنهانی، به جای بمباران شهرها، دانشمندان و ایده های آنها را از یکدیگر می دزدند! سپس در کنفرانس های گوناگون،

<sup>1</sup> General Dwight D. Eisenhower, later the President of the United States.

<sup>2</sup> General Georgy Zhukov.

<sup>3</sup> Wernher von Braun.

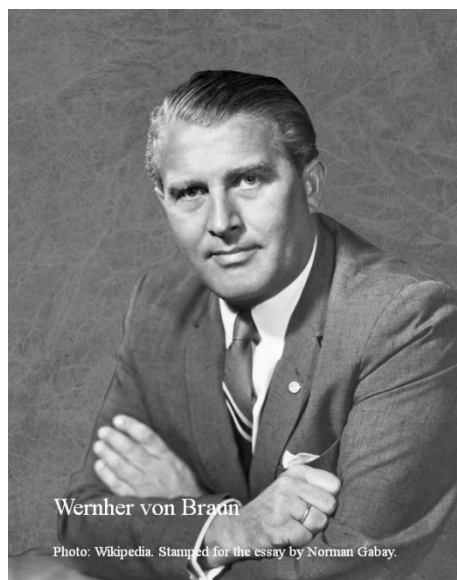
همگی در کنار یکدیگر، به یادگار دوستانه عکس می گیرند و می گویند، «کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!»  
دزد هم دزدان عشقی قدیم که می خواندند،

### دزدی بوسه عجب دزدی پر منفعتی است      که اگر بازستانند، دوچندان گردد!

به یاد گزارشی می افتم که در یکی از روزنامه های قدیم درج شده بود.

حدود دهه ۱۹۲۰، دزدی مخترع شبانه گاوصندوق بزرگ آهنی یک بانک را در نیویورک مانند پنیر بریده و پول ها را با خود برده بود! مدیران بانک و مأموران پلیس در حیرت می مانند که چگونه آهنی چنان قطور به آن شکل بریده شده بود، تا آنجا که پلیس اعلام می کند چنانچه جناب دزد خود را معرفی کند و شیوه برش آهن را در اختیار دولت بگذارد، از جرم دزدی معاف خواهد شد. دزد از سایه بیرون می آید و شیوه برش آهن از طریق «کاربیت» را برای نخستین بار در اختیار دنیا می گذارد.

امروزه می بینیم که دولت ها «دزدان سایبری» و «هکرها» نابغه یکدیگر را، همچون جوان ۱۵ ساله ای از اهالی فیلیپین، با پرداخت حقوق های کلان استخدام می کنند، بر صدر می نشانند و قدر می دانند. اینجاست که می بینیم حتی قانون به نفع علم و اهداف هوشمندانه و انسانی سر خم می کند. در این میان



عاقل ترین و زرنگ ترین انسان کسی است که بتواند دشمن خود را، تبدیل به دوست نماید. با پیروی از همین حقیقت است که امروزه می بینیم دولت های ژاپن و آلمان، این دشمنان دیروز آمریکا، از زمره بهترین دوستان این کشور هستند. سران آمریکا چنان دانا بودند که دانستند دوام خوشبختی در تقسیم آن با دیگران است و نفرت، سرطان حیات است. آنان می فهمیدند که برای حفظ خانه خود باید کمک کرد تا آتش خانه همسایه خاموش شود. اینان پس از جنگ، به موجب طرحی به نام «مارشال»، میلیاردها دلار به دشمنان دیروز، یعنی ژاپن و آلمان، برای بازسازی صدمات جنگ کمک کردند.

این جلوه ای از پیشرفت فهم بشر و قدرت اجرایی «زمان» است که این رهبران درک کردند و درک می کنند که قدرت واقعی بستگی به شمار هر چه بیشتر مغزهای ارزنده علمی دارد، نه خیل عظیم سیاهی لشکر! امروزه طبق آمار سالانه منتشره از سوی «بانک جهانی» حاکی بر شمار دانشمندان هر مملکت،



قدرتِ کشورها را ارزیابی می کنند. باعث افتخار است که هم اکنون به شرح پیوست، طبق آمار بانک جهانی، از میان همه کشورهای، کشور نوپا و کوچک اسرائیل از بالاترین شمار دانشمندان به نسبت جمعیت کشور برخوردار است. این است سرمایه حقیقی و قدرت واقعی، نه اتکا به لشکر دعاگزاران و یا ادعاهای توخالی نظامی، دینی و مالی!

**ظَلَّ السُّلْطَانُ** در تاریخ مسعودی می نویسد، «وقتی نادر بر افغانه پیروز شد و بر اصفهان تسلط یافت، هفتاد هزار نفر طلاب علوم دینی [مانند خیل بیکاره های امروز اسرائیل] هم چنان از خزانه دولت حقوق می گرفتند (و می گفتند که چنانچه دعاهاى ایشان نبود، دنیا تا به حال کن فیکون شده بود!)»

«نادر حقوق آنها را قطع کرد. رؤسای طلاب نزد او رفتند و نالیدند که "اینها لشکر دعا هستند. چرا باید سلطان حقوقشان را قطع و موقوفاتشان را ضبط کند؟" نادر در جواب گفت، "وقتی فقط شش هزار نفر افغان به ایران حمله کردند و مسلط شدند، این هفتاد هزار نفر لشکر دعا چه می کردند؟ کجا بودند؟ حالا هم اگر حقوق می خواهند، کفش و کلاه سربازی بپوشند و به قشون ظفرنمون ما بپیوندند. ما به لشکر شمشیرزن احتیاج داریم نه به لشکر مفت خور دعا!"»

اقبال لاهوری در کتاب پیام شرق (چاپ پاکستان، صفحه ۲۳۵) می گوید:

فلسفی را با سیاست دان به یک میزان مسنج چشم آن خورشید کوری، دیده این بی نمی  
آن تراشد قول حق را حجت ناستوار وین تراشد قول باطل را دلیل محکمی!

از لقمان حکیم نقل می کنند که «روزی در کنار کشتزاری از گندم ایستاده بودم. برخی خوشه ها گویی از تکبر سر برافراشته بودند، در حالی که خوشه های دیگر از تواضع سر به زیر آورده بودند. هنگامی که آنها را لمس کردم، بسیار شگفت زده شدم، چرا که خوشه های سر برافراشته را پوک و اما خوشه های سر به زیر را پر از دانه یافتم. با خود گفتم، در کشتزار زندگی نیز چه بسیار سرها که بالا رفته اند اما در حقیقت تهی هستند.»

دود اگر بالا نشیند کسر شأنِ شعله نیست      جای چشم ابرو نگیرد چون که او بالا تر است  
شصت و شاهد هر دو دعوی بزرگی می‌کنند      پس چرا انگشت کوچک لایق انگشتر است  
آهن و فولاد از يك کوره می‌آیند برون      آن یکی شمشیر گردد، دیگری نعل خر است  
گر که بینی ناکسان بالا نشینند، صبر کن      روی دریا کف نشیند، قعر دریا گوهر است

با این اوصاف، به ماجرای زیر توجه کنید. در سفری به لس آنجلس، اسحق شمیر نخست وزیر سابق اسرائیل تعریف می‌کرد که «روزی چند تن از سران مذهب یون را دعوت کردم و از آنان تقاضا کردم که جوانان مذهبی را تشویق کنند تا به خدمت سربازی بروند چرا که به آنها احتیاج داریم. گفتند، "اجازه بدهید که این موضوع را مطالعه کنیم و پاسخ دهیم." پس از چند روز آمدند و گفتند، "ما و سایر سران مذهب یون گرد هم آمدیم و تصمیم گرفتیم که از این پس به جای خدمت سربازی جوانان، بیش از پیش برای دولت دعا کنیم!"»

افسوس، آنها که خود نمی‌دانند، دیگران را ناآگاه می‌پندارند. درصدد ارشاد یکدیگر باشیم نه خود فریبی و فریب دیگران.

به خاطر داشته باشیم که بقای دین و حیات در حفظ تعادل است.

قطره‌ای عسل بر زمین افتاد. مورچه‌ای کوچک آمد، از آن چشید و خواست که برود، اما مزه عسل برایش اعجاب انگیز بود. برگشت و جرعه ای دیگر نوشید. باز عزم رفتن کرد، اما احساس کرد که خوردن از کناره عسل کفایت نمی‌کند و مزه واقعی را نمی‌دهد. پس بر آن شد که خود را در عسل بیاندازد تا هر چه بیشتر از آن لذت ببرد. مورچه در عسل غوطه ور شد و لذت برد، اما افسوس که پاهای نحیفش در آن قطره چسبناک زود از حرکت ایستادند و او تا واپسین دم همانجا گرفتار ماند. **بنجامین فرانکلین** می‌گوید، «دنیا چیزی نیست جز قطره عسلی بزرگ! آن کس که به نوشیدن کمی از آن اکتفا کرد، نجات می‌یابد و آن که در شیرینی آن غرق شد، هلاک میشود.» این است حکایت انسان، دنیا و دین...

## بخش دوم

**دنیا چیزی نیست جز قطره عسلی بزرگ...**

بعد از جنگ دوم جهانی، کشورهای شکست خورده آلمان و ژاپن که به اصطلاح «از اسب افتاده بودند

ولی از اصل نیافتاده بودند»، به دلیل حفظ ملیت خود و به خاطر کارگران لایقی که کشور و کارخانه ای را که در آن کار می کردند متعلق به خود می دانستند، چنان به سرعت خود را باز سازی کردند که آلمان و ژاپن شکست خورده و ویران دیروز به زودی در زمره برترین های اقتصاد دنیا قرار گرفتند.

**زندگی جمع خاطره ها است.** به یاد جمله ای فراموش نشدنی از رئیس اعتبارات «بانک ملی ایران» در سال های دهه ۱۹۵۰ میلادی افتادم. او که می دانست تازه کارمندی را ترک کرده و مستقل شده بودم، به من گفت، «امروز سفته امضای تو را به سفته ارباب دیروز ترجیح می دهم.» همین تشویق او زندگی مرا تغییر داد! آری، ملت های آلمان و ژاپن که تا زمانی نه چندان دور اسیر جنگال رهبران نالایق خود بودند، بزودی از بسیاری دیگر پیشی گرفتند، تا آنجا که امروز واحدهای پول این دو کشور از معتبرترین پولها در سطح جهان هستند.

موقعی که آدِنائِر،<sup>۴</sup> نخستین صدر اعظم آلمان پس از جنگ، دستور چاپ «دوئچ مارک»، واحد پول جدید آلمان را صادر کرد، ژنرال آیزنهاور از او می پرسد، «شما با چه پشتوانه ای اسکناس چاپ می کنید؟» آدِنائِر بازوی کارگری را نشان می دهد و می گوید، «به اتکاء این و عرق ملی او!»

با توجه به مطالعات و سوابق تجاری نگارنده با این دو کشور، به عقیده من بهترین و در عین حال خطرناک ترین امتیاز کارگر و سرباز آلمانی و ژاپنی، فرمانبرداری مطلق آنها از مقام مافوق به حد افراط است. می گویم «خطرناک»، چرا که متأسفانه، همین خصیصه آنها منجر به انجام فجیعترین جنایاتها به دست این سربازان در اروپا و چین گردید.

در مقابل، بسیاری از مردم متعصب در کشورهای به اصطلاح «دیندار» و یکسونگر، منافع ملی را فدای دین می کنند، همچون ملت ایران که چنان که دیدیم، در سال ۱۳۵۷ ه.ش، ۱۹۷۸ م، همه چیز خود را فدای دین کردند تا آنجا که به اصطلاح «سومی آمد و هر سه را زد و برد!» چون زمینه تعصب دینی فراهم بود — و «تعصب» یعنی «نابینایی».

در این میان، دولت های استعمارگر با آگاهی از این **نقطه ضعف ملی متعصب**، قرن ها است که کشورهای آنان را از راه قدرت کاذب دین در اختیار گرفته اند و ایادی ایشان با ایفای نقش «ستون پنجم»، به قول معروف برای تصاحب یک دستمال، قیصریه وطن خود را به نام خدا آتش می زنند. همین افراد

<sup>4</sup> Konrad Adenauer.

بودند که در دوران جنگ دوّم جهانی، در کشورهای اسلامی، سران نازیسم را با نام های دینی خودشان معرفی می‌کردند و منتظر ورود «همکیشان خود» بودند!

در این باره کنیاتا،<sup>۵</sup> رئیس جمهور محبوب و پدر ملت کنیا می‌گوید، «هنگامی که مبلغین دین سر رسیدند، مردم آفریقا مالک این سرزمین بودند و آنها صاحب کتاب. آنان به ما آموختند که چگونه با چشمان بسته دعا بخوانیم. چشم که باز کردیم، آنان مالک سرزمین شده بودند و ما صاحب کتاب.»

**روزی باخت شرقی پا برهنه، سر که آنجا نهاد غربی سر برهنه، پا**

این است نقطه ضعف پیروان افراطی ادیان و راز شیوه تسلط استعمارگران. متأسفانه، این نکته مانند آتش زیر خاکستر گریبانگیر ملت و دولت یهود هم هست، تا آنجا که گروه هایی «سوپر گلت» و «دیندار» دین را بر ملیت و حتی استقلال ترجیح می دهند و چه بسا در این راستا از دشمن نیز یاری می طلبند!

**بشوی ای خردمند از آن دوست دست که با دشمنان بود هم نشست**

در حالی که:

**موّحد، چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش  
امید و هراسش نباشد ز کس براین است بنیاد توحید و بس**

مردی روستایی برای نخستین بار به تهران می‌آید. او به دکان قنادی زیبایی بر می‌خورد، دقایقی چند در برابر ویترین به تماشای شیرینی‌ها می‌ایستد و در ذهن آنها را مزه مزه می‌کند. سپس وارد مغازه می‌شود و به شیرینی‌های رنگارنگ و خوشبو که در ظرف های قشنگ زیر نور چراغ به او چشمک می‌زنند با ولع نگاه می‌کند. اندکی بعد به خود می‌آید و صاحب مغازه را که برای فروش در گوشه‌ای ایستاده است می‌بیند. به تصور آن که فروشنده نابینا است، دست خود را پیش چشمان او تکان می‌دهد. شیرینی فروش سر عقب می‌کشد و می‌گوید، «چه می‌خواهی؟!» روستایی با لهجه محلی خود می‌گوید، «تو بینی و نخوری؟!»، یعنی، تو این شیرینی‌ها را می‌بینی و نمی‌خوری؟!»

شیرینی فروش می‌دید و نمی‌خورد. دیگرانی هستند که ندیده می‌خورند! بهتر است که از مذهبین تندروی که مخالف استقلال اسرائیل هستند پرسید، «آیا شما می‌بینید و حرف می‌زنید یا چشم بسته سخن

<sup>5</sup> Jomo Kenyatta.



می‌گویید؟!» البته موجوداتِ داخل پيله از دنیای بیرون بی‌خبرند؛ و تاریک‌ترین پيله، پيلهٔ تعصب دینی است.

یکی بر سر شاخ بُن می‌برید      خداوندِ بستان گذر کرد و دید  
بگفتا که این فرد بد می‌کند      نه بر کس، که بر جان خود می‌کند

در سال ۱۹۴۳ م.، در دوران جنگِ دوّم جهانی، سرانِ متفقین یعنی **وینستون چرچیل**، **پرزیدنت فرانکلین د. روزولت** و **استالین**، برای شرکت در «کنفرانس تهران» به این شهر آمدند. می‌گویند که پس



از تشکیل کنفرانس در سفارت روسیه، مأمورین اطلاعاتی آمریکا تکه‌ای کاغذ در کنار صندلی چرچیل پیدا کردند که روی آن چرچیل به خط خود نوشته بود، “Dead flies don’t fly!”<sup>6</sup> و ایشینگتن مدتها این نوشته کوتاه را مطالعه کردند اما منظور او را نفهمیدند! سرانجام پرزیدنت روزولت گفت که در این باره شخصاً از چرچیل خواهد پرسید.

در یکی از جلسات بعدی، روزولت تکه کاغذ را به چرچیل نشان داد و پرسید، «این چیست؟» چرچیل نگاهی کرد، خندید و گفت، «آقای ایدن<sup>۶</sup> وزیر خارجه به من گفت، “Your fly is open!” — زیب شلوار شما باز است! من بر این تکه کاغذ پاسخ دادم، “Dead flies don’t fly!” — مگس مرده پرواز نمی‌کند! (در زبان انگلیسی، *fly* به هر دو معنی «زیب» و «مگس» به کار می‌رود.) آری، افکارِ پوسیده که معنی استقلال را نمی‌دانند، هرگز پرواز نخواهند کرد!

به امید روزی که همگان بفهمند تا به حال کسی از آسمان‌ها نیامده است و در آینده هم نخواهد آمد. *تورات* مقدس هم چنین وعده‌ای نداده است. هر چه بوده و گذشته است، هر آنچه هست و خواهد بود، من و شما عامل آن خواهیم بود؛ و ما زمانی مؤثر و به حال خود و جامعه خویش مفید خواهیم بود که عالم به علوم روز باشیم، نه به درسهای بعضی از مدارس به اصطلاح مذهبی. به یکی از این مدارس سر بزنید و ببینید که از کلاس اول ابتدایی چه آموزش می‌دهند.

<sup>6</sup> Anthony Eden, the British Foreign Secretary of the time.

من رفتم، مطالعه کردم، دیدم، رنج بردم و گریستم.

با یکی از مدرّسین تأثیرگذار بحث کردم و گفتم که «امروز در تمام کلاس های کوچک و بزرگ به اصطلاح مذهبی، بیشتر از تدریس تورات مقدس، کتاب های غیر مقدس تلمود، میشنا و گمارا — در مجموع، شولحان عاروخ — را یک جا و به اصطلاح در هم تدریس می کنند! در حالی که اینها مجموعه ای از گفتگوهای هزاران ساله ملایان گوناگون در زمانهای مختلف می باشند و هر چند دارای نکاتی بسیار آموزنده و ارزشمند هستند که من نیز در مقالات خود بارها از آنها بهره برده ام، نکاتی بسیار بی ارزش، غیر عقلانی و ناخوانا با علم و فهم روز را نیز در بر دارند. به عنوان نمونه، گمارا درباره زنان می گوید «*نا شیم دعتان کلا*»<sup>۷</sup> و یا میشنا براخوت از جریمه ای بهت آور و اغراق شده برای محصلی سخن می گوید که از حرف معلم خود سرپیچی کند یا لباسش تمیز نباشد! اینها و بسیاری دیگر از چنین افکار عقب مانده ای بخشی قابل ملاحظه از آن کتابها را تشکیل می دهند، هرچند که می دانم خوشبختانه هرگز اجرا نشده و نخواهند شد و اغلب مدرّسین خود بهتر از هر کس دیگر با این گونه نوشته های مستهجن مخالفند. با این وصف، اعتراض و پرسش من این است که چرا خوب را از بد تفکیک نمی کنید؟ آیا اینها اصلاً قابل تدریس هستند و یا مانند گذشته می توانند بازدهی جز مثنی مقلد داشته باشند؟ آنجا که ما از فرامین عقلانی و دنیا پسند تورات مقدس برخورداریم، تدریس بی تمیز همه این کتاب ها عقلانی نیست.» می دانید به من چه پاسخ داد؟ او گفت، «ما مدرّسین وقتی در کلاسهای درس (!) به این گونه نکات می رسیم، فوراً از آنها ردّ می شویم!» در پاسخ گفتم، «چرا خود را گول بزنیم؟ مگر دانش آموز در خلوت خود مطالعه نمی کند؟ چه لزومی دارد که این کتابها تدریس بشوند؟ مگر آموزش همه اینها باعث افتخار است؟»

مدرّسین این نوشته ها توجه ندارند که هر آنچه از کتاب های دست نویس خشک و کهنه در دسترس بود، آثاری از این و آن که بدون رسیدگی مرجعی واجد شرایط نگاشته شده بودند، پس از اختراع ماشین چاپ گوتنبرگ در سال ۱۴۴۰، به انجماد دایم درآمدند. از آن پس، همه کتابهای مذهبی و غیر مذهبی دست نویس آن زمان، تحت عنوان «کتاب مقدس» — یعنی «تغییر ناپذیر» — ادیان مزبور، بدون ذره ای تغییر، هزاران بار تجدید چاپ گردیده اند، بی آن که به معانی گاه ناپاب آنان توجهی شود، که قرنها است دیده ایم چگونه آن چنان ها را آنچنان تر می کنند.

<sup>۷</sup> "נשים דעתן קלה."

به یاد یکی از سفرهایم به اسرائیل می افتم. راهنما مقبره سنگی بزرگی را نشان داد و گفت، «سالها تصور می کردیم که اینجا مقبره فلان قدیس است. مردم آن را می بوسیدند و طواف می کردند. پس از این که پایه های مقبره از زیر خاک نمایان شد، معلوم شد که در واقع مقبره یکی از سران عثمانی است!» قبل از پذیرفتن هر باوری به عقل خود مراجعه کنیم.

## بخش سوم

فهم انسان ها و علوم روز پیوسته در تحولند و آدمیان هر روز درصدد کسب اطلاعات نوین و فهم بهتر از دیروز می باشند. چه بسا فرمولی را که با میلیاردها دلار به دست آمده بود و تا دیروز با کمترین هزینه استفاده می کردند، امروز با کشف شیوه اجرای بهتر به دور بریزند، چنان که تلگراف و تلکس به بایگانی تاریخ تکنولوژی سپرده شدند. آیا فکر نمی کنید که بهتر است کتاب هایی که عمدتاً حاوی عقاید شخصی مفسرین گوناگون بوده اند بازبینی شوند؟ چرا مدرّسین محترم خوب و بد این نوشته ها را تفکیک نمی فرمایند؟ یکاش مرجعی بین المللی شامل نمایندگان ادیان توحیدی به این امر رسیدگی کند. آشکار است که تدریس کتاب هایی حاوی گفته هایی همچون «زنان ناقص العقلند!» اصلاً پذیرفتنی نیست که به خود اجازه داد همه نوشته های آنها را یک جا تأیید کرد و از آن بدتر، آموزش داد! پدران و مادران محترم! هر چه زودتر دقت کنید و ببینید که فرزندانتان چه درس هایی می آموزند و معلمین آنها کدامند. فردا دیر است.

شک ندارم که اکثر مدرّسین مطالب مذهبی بسیار بسیار باهوش هستند و خوب می دانند که امروز با اسب و گاری نمی توان در بزرگراه ها پیش راند و به مقصد رسید. اما متأسفانه، اینان به تصور حفظ میراث اجدادی ما، همچنان این کتاب ها را تدریس می کنند و توجه ندارند که می توان به ارثیه نیز بهبود بخشید. امروز استادان دانشگاه ها نه تنها با کتاب چاپ دیروز، بلکه با آخرین یادداشت های روز در کلاس حاضر می شوند. در چنین دنیایی، آیا تدریس همه مطالب کتاب های دو هزار ساله، از کلاس ابتدایی تا یشیوای مادام العمر «خدمت» محسوب می شود؟ مگر ما یهودیان ایرانی که طی ۲۷۰۰ سال، یشیوا نداشتیم، چه شد؟ شما می فرمایید که چنانچه کتاب هایی همچون شولحان عاروخ در دسترس نباشند، بسیاری از مطالب تورات مفهوم نخواهند بود. در این صورت، لازم است که آنها را به زبان و فهم علم روز درک کرد و با هوشمندی، با قوه تمییز و به شیوه ای نقادانه و گزینشی تدریس نمود. از خود شروع کنیم. گام پیش گذاریم و منتظر قهر زمان نمانیم.

به عقیده نگارنده، مؤثرترین وسیله در طول تاریخ بشر برای متحول کردن زمان که در دسترس بشر قرار گرفته است «اینترنت» بوده است. تأثیرات مثبت و منفی اینترنت به ویژه با توجه به آسانی به کار گرفتن آن چنان وسعت و عمومیتی دارند که هنوز بشر به زوایای گوناگون آن پی نبرده است. بی تردید، اطلاع رسانی این نوزاد قرن بیش از هر وسیله دیگری دنیا را متحول خواهد کرد، یک شبه ره صد ساله را خواهد پیمود و بسیاری از قواعد فنی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دینی در مقابل آن سر تعظیم فرود خواهند آورد. در چنین دنیایی، بی سواد کسانی خواهند بود که نتوانند از این وسیله و مشاور دانا که در جیب خود دارند استفاده کنند. ارزش هر اقدامی منوط به زمان تصمیم گیری است. آیا دانشجوی مکتب های مذهبی و وابسته به دعا قدرت مقابله با پیشرفت های زمان را خواهد داشت؟ هرگز. آشکار است که ممنوع کردن استفاده از تلویزیون، رادیو و کامپیوتر برای دانشجویان مکتب های به اصطلاح دینی به دور از عقل سالم است!

نسل آینده را به قهقرا نبرید. بسیاری از باورهای مذهبی و اشکالی دینداری رایج ابداً ارتباطی به فرامین تورات مقدس ندارند.

یکی از مشکلات ارثی دین آن است که فرصت طلبان همواره سعی کرده اند تا از قدرت دین برای به کرسی نشاندن عقاید خود و رسیدن به اهداف خویش سود بجویند. اینان باورهای نادرست خود را به کتابهای دینی منسوب می کنند و دیگران را تحت تأثیر قرار می دهند، حال آن که همین خطای ایشان، اوامر واقعی ادیان را خنثی می کند و موجب ترویج موهومات می گردد.

شاید یکی از علل این گونه سوء استفاده ها در گذشته این بوده است که اکثریت مردم، زبان کتب مذهبی خود را نمی فهمیدند — و هنوز هم نمی فهمند — و حتی بسیاری از بزرگان ادیان ترجمه کتابهای مذهبی را کفر می دانستند! تا این که در دهه های اخیر، اکثر کتابهای دینی ادیان مختلف به زبانهای گوناگون ترجمه شده اند و به ویژه از راه اینترنت، در اختیار همگان قرار گرفته اند؛ چنان که بسیاری از نکاتی که در گذشته درباره دین به زبان و قلم نمی آمد، امروزه گفته و نوشته می شوند. شاید همین ترجمه ها موجب درک بهتر دین و تحول تدریجی آن گردند، چرا که بی تردید، اگر امروزه بسیاری از افراد بالغ، کتاب های مذهبی خود را به زبان مادری خود بخوانند، دگرگون خواهند شد.

در جامعه اصیل یهودی ایران، چنان که مطالعه کرده ام، در درازای ۲۷۰۰ سال، تورات مقدس تنها یک بار به فارسی برگردانده شده است؛ و آن هم به دست میسیونرهای مسیحی قرن هجدهم انجام گرفت، مجلّدی قطور با حروف ریز که آن را فاضل خوانی می نامیدند. خانواده ما نیز در کاشان یک جلد از آن را

داشت که استفاده می‌کردیم. نکته‌ای بسیار قابل توجه و شایسته تقدیر آن است که یهودیان دانا و دوراندیش مشهدی، در حالی که تحت فشار و در منتهای تبعیض محیط، فرزندان خود را اجباراً با نامها و مراسم اسلامی عقد می‌کردند، یک جلد فاضل خوانی را با عنوان «هدیه همدان» به دختران خود جهیزیه می‌دانند — چون از راه همدان این کتابها را تهیه می‌کردند — تا شناسنامه خود را بشناسند و از یاد نبرند. اینان به زبان بی‌زبانی، به فرزندان خود می‌گفتند که میراث خود را بدارید دوست، / که گنجی ز پیشینیان اندر اوست. همینان بودند و هستند که توانستند با تحمل مشقات بسیار، خود را به جایی والا برسانند که امروزه می‌بینیم. این است افتخار و این است ایمان! زندگی در سایه دشمنان روزگار گالوت یا «دیاسپورا» زیستنی جانفرسا است و به راستی درد آن را تنها کسی می‌فهمد که رنجش را برده باشد. چنان که آمده است، گفتن از زنبور بی حاصل بود / با یکی در عمر خود ناخورده نیش!

ایکاش مرجعی مقتدر و بی طرف، به هدف رفع مشکلات جهانی دین، کتابهای اولیه ادیان را نه به منظور تعیین ارجحیت یکی بر دیگری، بلکه به هدف حفظ آرامش و امنیت جهانی، مانند «رزومه» یا پیشینه کاری افراد، مورد بررسی و قضاوت قرار می‌داد. در هزاران سال گذشته، همین کتابها «چراغ راه» بشر بوده اند؛ و نتیجه آن بوده است که صدها میلیون نفر از جمله در فاجعه عظیم هولوکاست کشته شده اند. هم از این رو، بازبینی اوامر دینی اجتناب ناپذیر است. آری، بریدن شاخه های زاید درخت، درد و زحمت دارد، اما نتیجه آن رشد و زیبایی است.

جامعه یهودی ایران تنها بخشی از کل جامعه یهودی دنیا است که اما دو — سوم از کل عمر دین یهود را در ایران گذرانده است. طبیعی است که روش و باورهای ایشان با آداب و رسوم بسیاری از یهودیان دیگر که مقیم کشورهای گوناگون هستند تفاوت داشته باشند. چنین تفاوت هایی به ویژه در مقایسه با آداب و رسوم یهودیان اروپای شرقی آشکار می‌نمایند، منطقه ای از جهان در گستره میان کشورهای مجارستان و لهستان که دیرزمانی اکثریت یهودیان آن زندگی آسف باری داشتند.

من که بیشتر عمر خود را در ایران و در یک خانواده معتقد یهودی گذرانده ام، هرگز بسیاری از باورهای یهودیان اروپای شرقی را «دینداری» نمی‌پنداشتم و به آنها باور نداشتم، اعتقاداتی که حتی در اروپای غربی هم ندیدم. البته این لزوماً دلیلی بر درستی یا نادرستی آنها نیست. نکته اصلی این است که زندگی در مکانها و در میان فرهنگ های گوناگون طبعاً باورهای گوناگونی را نیز به بار می‌آورد.

در جریان جنگ جهانی دوم، دنیای یهود شش میلیون از عزیزان خود را از دست داد. پس از جنگ، بازماندگان گتوهایی که بیشتر ساکنان آنها، خواهران و برادران یهودی ما، جان خود را از دست داده

بودند، به گمان آن که یهودیت فقط به معنای حفظ باورهای اجدادی آنها است، خیرخواهانه و به قصد حفظ نسل آینده، شروع به تبلیغ روش خود در کل جامعه یهود کردند. در نتیجه، قشری نامتجانس با زمان به نام «مذهبی» در جامعه یهود دنیا پدید آمد که ابدأ آینده خوبی را نوید نمی دهد. **ما جمله اسیران من و مایی خویشیم**، / **اینجا است همه علت صد دستگی ما**. از این رو، به عقیده نگارنده، امروز جامعه جهانی یهود احتیاج مبرم به یک خیزش فرهنگی جهانی دارد تا خود را چنان که شایسته اکثریت ما است، مردمانی آگاه و همگام و همرنگ با دنیا معرفی کند و نسل آینده را از آسیب تکرار اشتباهات گذشته محفوظ بدارد.

بباید به علل رشد معکوس جمعیت یهود در دنیا و علت رشد یهودی-ستیزی بیاندهیم.

گردیدن در دور باطل موهومات به نام «دینداری» بازدهی جز ناکامی نداشته است. الگوی «یهودی بودن» انسانی است آگاه همچون دیگر انسانهای متمدن؛ چون بشر تنها یک نژاد است در رنگهای گوناگون — و زیبایی این گلستان به رنگارنگی گلها است. بباید خیزش و خانه تکانی را همینک و از خانواده و اذهان خود شروع کنیم. زمان برای هیچ کس صبر نمی کند. فردا دیر است.

از **سقراط** می گویند که «زندگی بدون آن که از گذشته تجربه بیاموزیم، ارزش زیستن نخواهد داشت.» متأسفانه تاریخ نشان داده است که انسان یهودی باید بیش از دیگران دوراندیش باشد. وقایع روز را سرسری نگیریم. بسیاری از خبرهای روز هشدار برای فردا هستند. برای نمونه، به شعارهای دانشجویان یهودی ستیز در دانشگاه های آمریکا توجه کنیم. این دانشجویان، سیاستمداران و قانونگذاران فردا هستند. دوراندیشی زمانی مقدور و مفید خواهد بود که توأم با واقع بینی باشد. بزرگترین قدرت امروز دنیا، علم است و چنان که می بینیم، همه دولت‌ها، در عین حال که فرش قرمز پیش پای یکدیگر پهن می‌کنند، در حال دزدیدن فرمول های علمی از یکدیگرند! به خاطر همین فرمول ها است که سرمایه صاحبان آنها، مانند شرکت «آپل» بیش از جمع بودجه چندین کشور شده است.

به دنبال کشف علت‌ها باشیم. از ترویج موهومات سودی نبرده ایم و هرگز نخواهیم برد. سعی کنیم نادیدنی‌ها را ببینیم، چرا که دیدنی‌ها را همه می بینند. این است دور اندیشی.

بسته شد، دیگر نمی آید برون  
در دل آن کس که دارد نور جان

هست باقی شرح این، لیکن درون  
باقی این گفته آید بی زبان

نورالله «نورمن» گبای

نوامبر ۲۰۱۹، لس آنجلس

برای دریافت کپی این مقاله و سایر مقالات و نوشته های نورالله «نورمن» گبای به زبانهای فارسی و انگلیسی، شامل سه کتاب او، از آن جمله لحظاتی برای تفکر، واژه نامه زبان یهودیان کاشان، و به زودی، همگام با زمان، به وبسایت [www.BabaNouri.com](http://www.BabaNouri.com) مراجعه کنید.